



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۵ آذر ۱۳۹۳

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس (الثانی: المعدن)

مصادف با: ۳ صفر ۱۴۳۶

موضوع جزئی: تنبیه: شک در نصاب

جلسه: ۲۴

سال پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در شک در بلوغ نصاب بود؛ اینکه آیا به این شک اعتنا می‌شود یا خیر؛ به عبارت دیگر آیا اختبار از بلوغ نصاب لازم است یا خیر. گفتیم که در اینجا دو قول وجود دارد. یک قول، قول به لزوم اختبار است؛ ادله‌ای برای این قول ذکر شده که سه دلیل در جلسه گذشته ذکر شد و هر سه دلیل مورد اشکال واقع شد.

دلیل چهارم

اما دلیل چهارم روایتی است از زید الصائغ؛ این روایت در مورد دراهم مغشوشه در باب زکات است. روایت طولانی است ولی محصل و مدلول این روایت وجوب اختبار در باب زکات است یعنی بعضی از این روایت استفاده کرده‌اند که برای زکات در مورد دراهمی که مغشوش است و مخلوط با غیر امر به اختبار شده است. یعنی گفته‌اند از این خبر استفاده می‌شود که اختبار در باب زکات در مورد دراهم مغشوشه لازم است. آنگاه از این روایت استفاده کرده‌اند که در باب خمس هم چنانچه نصاب مشکوک باشد، اختبار لازم است.

بررسی دلیل چهارم

این دلیل هم مبتلا به اشکال است:

اولاً ضعف سندی دارد؛ چون بعضی از روایات این روایت مجهول هستند.

ثانیاً از نظر دلالتی هم محل اشکال است و اصل دلالتش بر وجوب اختبار در باب زکات، محل تأمل است یعنی از خود این روایت حتی به روشنی نمی‌توانیم استفاده کنیم که اختبار در باب زکات لازم است.

ثالثاً سلمنا که ضعف سندی و دلالتی نداشته باشد و ما از دو اشکال قبلی صرف نظر کنیم، نهایت چیزی که از خبر زید الصائغ استفاده می‌شود این است که اختبار در باب زکات لازم است اما به چه دلیل ما خمس را قیاس به زکات کنیم؟ چه بسا بین این دو باب تفاوت باشد. لذا لا وجه لقیاس الخمس بالزکات. بنابراین حتی اگر دلالتش در باب زکات را هم بپذیریم، نمی‌توانیم خمس را به باب زکات قیاس کنیم و اختبار را در مسئله خمس هم ثابت کنیم.

البته در بعضی موارد، این دو باب به هم قیاس شدند یعنی باب خمس توسط بعضی به باب زکات در بعضی موارد قیاس شده ولی این هم مستند به بعضی روایات است، اما آن حیث و جهتی که در آن قیاس صورت گرفته، مهم است؛ اگر باب خمس مثلاً در اصل نصاب یا مقدار نصاب به باب زکات قیاس شد، این دلیل نمی‌شود که بتوانیم در سایر جهات هم باب خمس را به باب زکات مقایسه کنیم. مثلاً بگوییم چون در باب زکات اختبار لازم است، پس در باب خمس هم باید لازم باشد.

لذا در مجموع به نظر می‌رسد دلیل چهارم صحیح نیست.

دلیل پنجم

دلیل پنجم اطلاقات دالّ بر خمس معدن است؛ منظور از اطلاقات دالّ بر خمس در معدن این است که ادله خمس اقتضا می‌کند که خمس مطلقاً در معدن وجود دارد چه قبل الاخراج و چه بعد الاخراج. وقتی به دلیل مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم مثلاً گفته در معدن مس و معدن روی خمس واجب است اینجا سخن از اخراج نیست یعنی این معدن اگر ملک و مال کسی بشود، خمس در آن ثابت است، ولو اینکه اخراج هم نشده باشد. پس ادله خمس معدن از این جهت مطلق است که مقتضی وجود خمس است ولو قبل الاخراج.

به حسب بعضی از ادله چنانچه از معدن چیزی اخراج شود و به حدّ نصاب نرسد، خمس ساقط است و خمس ندارد؛ مثلاً صحیحه بزنطی دلالت بر این می‌کند که اگر ما خرجه المعدن به بیست دینار رسید، خمس واجب است. پس خمس بعد الاخراج تا زمانی که به بیست دینار نرسیده، ساقط است.

حال اگر ما شک کنیم در نصاب که آیا نصاب محقق شده یا نه، استصحاب وجود خمس در معدن می‌کنیم و می‌گوییم ادله‌ای که خمس را در معدن ثابت کرده بود، مطلق بود. یعنی بطور کلی حالت سابقه حکم در خمس ثبوت می‌باشد و اینکه خمس ثابت است، الان درباره یک چیزی که از معدن خارج شده و به حد نصاب نرسیده شک می‌کنیم چون اگر یقین داشته باشیم که بعد الاخراج به حدّ نصاب نرسیده خمس ندارد و اگر هم یقین داشته که به حدّ نصاب رسیده، خمس ثابت است. اما در یک موردی اگر شک کردیم که به نصاب رسیده یا نه، استصحاب می‌کنیم حکم مستفاد از ادله را که قبل الاخراج خمس را در معدن ثابت کرده.

بنابراین مقتضای این استصحاب این است که در اینجا خمس باید داده شود. البته این دلیل همان طوری که حتماً عنایت فرمودید، لزوماً نتیجه‌اش اختبار نیست؛ نتیجه این دلیل در واقع اثبات خمس است.

بررسی دلیل پنجم

این دلیل هم محل اشکال است، برای اینکه اصلاً چنین اطلاقی در ادله خمس معدن نیست؛ ادله‌ای که خمس را در معدن ثابت کرده، همه ظهور در وجوب خمس دارند، بعد الاخراج یعنی اختصاص پیدا کرده است وجوب خمس به صورت اخراج؛ چون معدنی که استخراج نشده اساساً از محل ابتلا خارج است. خمس چه چیزی را ما بدهیم؟ معدنی که هنوز استخراجی از آن صورت نگرفته، در واقع از محل ابتلا خارج است. بنابراین ادله خمس معدن از این جهت هیچ اطلاقی ندارد که خمس را حتی در فرض عدم اخراج و قبل الاخراج ثابت کرده باشد تا در زمان شک ما استصحاب کنیم خمسی که قبل از اخراج ثابت بوده. لذا دلیل پنجم هم وافی به مقصود نشد یعنی اختبار در فرض شک در نصاب ثابت نیست. تا اینجا دلیلی که اقتضا کند که خمس باید داده شود یا اختبار باید صورت بگیرد پیدا نشده و کأنّ مانعی در برابر اصل براءت و رجوع به براءت نیست و می‌شود براءت جاری کرد.

دلیل ششم

دلیل دیگری هم اینجا مطرح شده که باید بیشتر در آن تأمل شود. در این دلیل در مورد خود شک که موضوع اصول عملیه است یک توضیح و تفسیری ارائه شده است؛ گفته‌اند: شکی که موضوع اصول عملیه است، شک بما هو صفة النفسانیة نیست یعنی این گونه نیست که شک و تردید بما آنّه صفة من الصفات النفسانیة موضوع اصول عملیه باشد. یعنی اگر حالت نفسانی

هر کسی در درونش تساوی طرفین احتمال باشد و تردید داشته باشد نمی‌تواند به عنوان اینکه یک صفتی در نفس او تحقق پیدا کرده، اصل عملی جاری کند. این موضوع اصول عملیه نیست.

بلکه منظور از شک که مجرای اصول عملیه است آن تحیر و تردیدی است که به واسطه آنکه حجتی بر واقع پیدا نکرده، ایجاد شده است؛ یعنی تردید و تحیر ناشی از عدم حجت بر واقع، نه مطلق تردید و شک. اگر این تردید موضوع اصول عملیه بوده و شک با این خصوصیت موضوع اصول عملیه باشد، آنگاه باید ملاحظه کرد که آیا حجتی بر واقع، وجود دارد یا ندارد؟ اگر حجت بر واقع نبود، آنگاه مجرای اصول عملیه است اما اگر انسان شک داشته باشد، لکن می‌تواند واقع را از طریق حجتی احراز کند. اینجا معلوم نیست که مجرای اصول عملیه باشد.

بعد تنظیر می‌کنند به مسئله علم و یقین و می‌گویند: اینکه گفته می‌شود اگر علم به احکام باشد باید انسان به علمش عمل کند و ترتیب اثر بدهد، منظور از این علم چیست؟ آیا علم بما آنه صفة النفسانیه؟ یعنی حالت یقین نفسانی؛ یعنی آن حالتی که اساساً احتمال خلاف واقع نمی‌دهد؟ یا منظور از علم این است که انسان حجت بر واقع داشته باشد؛ مثلاً اگر زراره بگوید نماز جمعه واجب است، انسان از خبر زراره یقین به معنای یک صفتی از صفات نفسانی پیدا نمی‌کند و نهایتش ظن معتبری برای ما ایجاد می‌کند. اما با همین خبر و ظن معتبر واقع برای ما حجت می‌شود. کأن واقع برای ما احراز می‌شود.

پس به طور کلی همان طور که علم بما آنه صفة من الصفات النفسانیه موضوع نیست بلکه منظور از علم یعنی حجت بر واقع و چیزی که واقع با آن احراز می‌شود، در مورد شک هم همین گونه می‌باشد؛ شک بما آنه صفة النفسانیه موضوع اصول عملیه نیست. شک به این عنوان موضوع اصول عملیه است که انسان حجتی بر واقع ندارد. اگر این مطلب گفته و پذیرفته شود، به صرف شک در یک موضوع یا حکمی، انسان نمی‌تواند بگوید که من تردید دارم (واقعاً نمی‌دانم این هست یا نیست) و باید اصل جاری کنم، پس شک با این خصوصیت و با این وصف و با این شرط که حجتی بر واقع نباشد (صفت نفسانی ملاک نیست)، مجرای اصل است و موضوع اصل عملی قرار می‌گیرد.

لذا نتیجه این است که اگر انسان در جایی در مورد ثبوت حکم یا موضوعی تردید و شک داشته باشد ولی امکان وصول به یک حجت برایش فراهم است و خیلی راحت به ادنی تأمل و توجه و فحص، می‌تواند حجت بر واقع پیدا کند، نمی‌تواند اصل عملی جاری کند. برای کسی که باب خروج از شک برای او باز است و مفتاح حجت در دست اوست امکان تحقق و علم و دلیل برایش فراهم است، نمی‌تواند به صرف ادعای عدم علم به واقع و ادعای شک و تردید رجوع به اصل کند. این چیزی نیست که عند العقلا به عنوان عذر پذیرفته شود.

پس در واقع طبق این بیان در شبهات موضوعیه که امکان وصول به علم و خروج از تحیر و پیدا کردن حجت بر واقع وجود دارد، نمی‌توانیم به اصل عملی رجوع کنیم و باید اختصار و بررسی شود.

استدلال این مستدل یک نکته محوری دارد و آن اینکه: اگر شک به ادنی توجه و تفحص قابل رفع باشد، آن شخص دیگر شک محسوب نیست و در وظیفه‌اش متحیر نیست در حالی که اصول عملیه برای متحیر و شک در وظیفه است و کسی که امکان رفع تحیر به ادنی تفحص را دارد، کأن شک و متحیر نیست. لذا حق رجوع به اصول عملیه ندارد.

بعد کأن کسی سؤال می‌کند که چرا در باب طهارت و نجاست این چنین گفته نشده است؟ اگر شما شبهه دارید که مثلاً این شیء طاهر است یا نجس، لازم نیست فحص کنیم. اگر شک داری که این مایع نجس یا پاک است، گفته‌اند که فحص لازم نیست. اگر موضوع اصول عملیه شکی است که ناشی از عدم حجت بر واقع است، در اینجا که امکان وصول به حجت فراهم است و می‌تواند با یک تأمل و تفحصی بفهمد که این نجس است یا نه پس چرا در مورد طهارت و نجاست فحص لازم نیست؟ پاسخ این است که اگر باب طهارت و نجاست استثناء شده، به خاطر دلیل خاص است؛ روایات خاصه داریم که در اینجا فحص لازم نیست. اما در غیر باب طهارت و نجاست باید فحص شود. اما نمی‌توانیم از این دلیل خاص به سایر موارد تعدی کنیم و بگوییم در سایر موارد هم فحص لازم نیست.

بررسی دلیل ششم

این دلیل از ادله‌ای که تا به حال گفته شد، به نظر قوی‌تر می‌آید؛ حال اگر منظور مستدل از این دلیل این باشد که: «در شبهات موضوعیه مطلقاً امکان پیدا کردن حجت بر واقع وجود دارد یعنی در مواردی که انسان در یک امر خارجی تردید دارد، مشکل امر خارجی و موضوع خارجی با جستجو و فحص قابل حل است و با فحص می‌شود تردید را در آن موضوع خارجی از بین برد و کأن این مستدل می‌خواهد بگوید در موضوعات خارجی به ادنی تأمل و توجه و تفحص این شک قابل رفع است و بعد نتیجه بگیرد در همه شبهات موضوعیه باید فحص کرد.» ما اطلاق آن را قبول نداریم؛ چون در همه شبهات موضوعیه هم این چنین نیست که به ادنی توجه و تفحص بتوان شبهه را برطرف کرد. در بعضی موارد می‌توانیم با اندک تفحصی شبهه را برطرف کنیم که جای رجوع به اصل نیست اما در بعضی موارد به اندک تفحص و توجه، شک قابل برطرف شدن نیست و می‌توانیم به اصل رجوع کنیم.

ولی اگر رفع تردید نیاز به تفحص و توجه زیاد داشته باشد، بعید است که بتوان گفت اصل جاری نمی‌شود.

لذا باید ببینیم که منظور مستدل نفی جواز رجوع به اصول عملیه است مطلقاً یا خیر؟ به عبارت دیگر اگر منظور مستدل لزوم فحص در شبهات موضوعیه است مطلقاً؛ چون در شبهات موضوعیه و شک در موضوعات خارجی با ادنی تفحصی می‌توان شبهه را برطرف کرد به نحو مطلق در همه موضوعات خارجی، ما این را قبول نداریم بلکه به نظر ما باید تفصیل داد؛ در بعضی موارد شک به ادنی تفحصی از بین می‌رود و در بعضی موارد این چنین نیست.

این محصل ادله‌ای است که در مورد لزوم اختبار اقامه شده، از طرف دیگر باید جمع بندی کنیم که بالاخره با این ادله ما در شک در نصاب چه باید بکنیم؟ ان شاء الله در جلسه آینده به جمع بندی این بحث خواهیم پرداخت.

عوامل مثبت معنوی در رزق و روزی

موضوع بحث تأثیر عوامل معنوی در رزق و روزی است؛ قبلاً عرض کردیم از دید آیات و روایات به غیر از عوامل مادی در ازدیاد رزق یا در کم شدن رزق، یک سری عوامل معنوی دخیل می‌باشند. البته اینجا ما کاری به عوامل مادی ازدیاد و نقصان رزق نداریم. اما در کلام ائمه معصومین (ع) بعضی از امور که ممکن است به نظر ما علّیتی برای ازدیاد رزق نداشته باشند ولی در وسعت رزق و روزی مؤثر هستند، بیان شده است. هم چنین بعضی از کارها مانع از وسعت در رزق و روزی می‌شوند و چه بسا موجب نقصان می‌شوند.

این موضوع اساساً یک موضوع خوب و مهمی است؛ باید در روایات استقصاء بشود که چه عواملی در وسعت و برکت و ازدیاد رزق و روزی اثر دارند. اینجا به چند نمونه که مهم هست اشاره می‌کنیم:

۱- امیر المؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «أَكْثَرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تُرْزُقُوا»؛ صدقه را زیاد کنید (صدقه زیاد بدهید) که اثر صدقه زیاد دادن این است که شخص متصدق رزق و روزی پیدا می‌کند.

۲- باز هم امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مَنْ حَسَنَتْ بَيْتَهُ زَيْدٌ فِي رِزْقِهِ»؛ کسی که حسن نیت داشته باشد رزقش زیاد می‌شود.

بعضی از انسان‌ها حسن نیت دارند. نیت پاک و خوب دارند. خوش نیتند. اگر کاری انجام می‌دهند و اگر عملی را در رابطه با خودشان و دیگران، خانواده، همسایه، سایر مردم انجام می‌دهند، حرفی می‌زنند و کاری انجام می‌دهند، حسن نیت دارند. دنبال این نیستند که مثلاً آسیبی به کسی برسد و ضرری متوجه کسی بشود. بطور کلی نیاتشان، نیت پاکی است در رابطه با اعمال و کارهایی که دارند مخصوصاً در مورد دیگران. این موجب ازدیاد رزق است.

۳- امام صادق (ع) فرمودند: «حَسُنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»؛ حسن خلق در رزق و روزی تأثیر دارد و رزق و روزی را زیاد می‌کند.

خوش اخلاقی با دیگران، با خانواده، با همسایه، با همکار، با هم بحث و مردمی که انسان با آنها مواجه می‌شود، رزق و روزی را زیاد می‌کند. این عوامل قطعاً در واقع اثر وضعی دارند؛ زیاد شدن رزق، اثر وضعی کثرت در صدقه دادن است، اثر وضعی حسن نیت است، اثر وضعی حسن خلق است.

۴- امام صادق (ع) می‌فرماید: «عَلَيْكَ بِالذُّعَاءِ لِإِخْوَانِكَ بِظَهْرِ الْغَيْبِ فَإِنَّهُ يَهِيلُ الرِّزْقَ»؛ توصیه می‌کنند به دعا در حق برادران خودتان آن هم در غیابشان. یعنی اگر زیارتی می‌روید، برای برادرانتان دعا کنید این برای خود داعی و کسی که دعا برایش می‌کنید آثاری دارد. از جمله آثاری که برای دعا کننده دارد، این است که رزق را وسیع می‌کند. موجب توسعه در رزق و روزی و برکت در رزق و روزی می‌شود. ممکن است ما فکر کنیم که چه ارتباطی است بین اینکه من مثلاً در حرم امام رضا (ع) در غیاب برادر دینی ام برایش دعا کنم یا نکنم؟ چه رابطه‌ای است بین دعا کردن من برای برادرم در غیابش، و زیاد شدن روزی من. این نص کلام نورانی امام صادق (ع) است که کاملاً مؤثر است.

۵- امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ حَسُنَ بَرُّهُ أَهْلَ بَيْتِهِ زَيْدٌ فِي رِزْقِهِ»؛ کسی که با اهل بیتش به نیکویی رفتار کند، رزقش زیاد می‌شود. خوش رفتاری با خانواده و اهل بیت و زن و فرزند روزی را زیاد می‌کند.

۶- از امام صادق (ع) وارد شده که: «إِنَّ الْبِرَّ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»؛ نیکوکاری رزق را زیاد می‌کند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۶، حدیث ۱۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۱، حدیث ۱۸.

۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۶، حدیث ۷۷.

۴. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۶۰، حدیث ۱۴.

۵. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۴۰۸، حدیث ۱۱۷.

۶. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۱، حدیث ۸۴.

عجیب است! آن چیزی که انسان از کلمات معصومین استفاده می‌کند، این است که یک اموری در رزق و روزی اثر دارند که بیشتر به دیگران مربوط است تا به خود انسان؛ صدقه به دیگران، حسن خلق با دیگران، نیکوکاری با دیگران، دعا برای دیگران. هرچه انسان در این مسیر برای دیگران و به دیگران توجه کند، چه در مقام دعا و چه برای رفع گرفتاری و حل مشکلات دیگران، خدا رزق و روزی انسان را زیاد می‌کند. این یک اثر وضعی مهم است که ببینید که چقدر از دید خداوند و از دید ائمه معصومین (ع) انسان باید دغدغه دیگران را داشته باشد و به دیگران توجه کند و به مشکلات آنها فکر کند و برای حل مشکلات دیگران کار کند. درست است که انسان باید با دعا برای خودش طلب رزق و روزی کند، اما همه‌اش این نیست. یک مقداری انسان باید از خودش بگذرد تا بتواند باب برکات الهی را برای خودش باز کند.

«الحمد لله رب العالمین»